

کرده است از بن آمد عصا بدست گرفته و انبان بر پشت بخانه در آمد گفتند قتی
 چه آوردی گفت با من دو مشرف بودند چه آوردم عبالوی شیخ و مشرف شند کویا
 بر عمر آمد و گفت چون خصم من امین بنود چرا و برافروستی و بروی دو مشرف مؤکل
 کردی عمر خطاب کویا شد گفت که وی چه میکند گفت بروی کسی را مشرف نکرده
 اما آن دو مشرف فرشته مؤکل وی ندیدم هفتاددم بر وی فرستاد چون هفتاد
 دینار آوردند گفت کاشکی هرگز عمر را شاختی و ابوبکر هرگز مرا عمل ندادی عمر
 می خواهد تا مرا از مقام درویشان بیرون آورد مرا در افتاب قیامت بنشانند عبال
 وی گفت آنچه عمر فرستاد رد نشاید کرد که بیازارد آن جمله را بدرویشان تفرقه
 کرد چون مسجد آمد عمر گفت اندک چیزی فرستادم نیز بدین تو گفت مرا بدان حاجت
 نبود لیکن جای نهادم که روزی رماند عمر بود زن و مرد آن روز کارهای
 بوده اند در عهد خلافت امیر المومنان عمر بن الخطاب می فرمایید کرد و زود بیرون
 می آمد عمر گفت این مرد را می کشد و زود بیرون می شود از وی سوال کرد که چگونه است
 گفت یا امیر المومنین من در ویشم پیراهن ندارم هر یکی زود بیرون با عیال من پیراهن
 پوشد و نماز کند عمر از آن حال عجب آمد مبلغ از مال درویشان بوی داد مردی
 عبال آورد عبال گفت این را قبول میکنم و اگر کفی مرا لایق ده عمر می خواهد که از

صف درویشان خود اما را دور کنند از نزد عمر فرستادند چون شب درآمد
 نماز کردند سه سجده نهادند و مناجات کردند که خدایا کسی را از حال ما خبر
 نبود اکنون چون عمر خبر یافت ما را عزیز خود کن و هر دو در مسجد جان بحق تسلیم
 کرده اند خوشنادر ویشی که ویرا بر حضرت عزت چنین آیه وی بود وای بر ما
 تا حال ما در قیامت چه خواهد بود چون با مداد شد آن یار در مسجد بنود عمر
 رضی الله تعالی عنه گفت از حال آن درویش معلوم کنید چون بخانه وی آمدند
 دیدند جان بحق تسلیم کرده رعیت عمر چنان بود و عدل عمر چنان عمر از در افتاب
 بقارفت ابوطلحه گفت بخانه زنی در آمد گفتیم تو کیستی گفت ما جماعتی بودیم در بیت
 خانه دیگران رفتند و من منتظر آمدن عزرائیل را مارا کسی بود که هر روز در آمدی
 و سوانان دادی و آردادی و جامه پاک کردی و من ندانستم که او کیود طلحه گفت
 عمر بود رضی الله تعالی عنه و ما اکنون از نماز حجاز و وی می ایم آن زن چون این
 سخن بشنید آواز بر آورد که خدایا چون ویرا بری مرا برادر و زنده در ویش
 حاضرماند و نه توانگر شاکر و نه امیر عادل خدا یا میرستان در ویش حاضر
 و ان توانگران شاکر و ان امیران عادل که ما را سرور و عامل بخش

قوله لعلى حسين الله ومن انتصت من المؤمنين